تحلیل

علی دزفولی

به بهانه سالروز تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

«حکم حکومتی» مفهومی در بطن قانون اساسی

اکنون بحث‌های فراوانی پیرامون بعد فقهی «احکام حکومتی» صورت گرفته است اما کمتر به جنبه قانونی آن پرداخته شده است. در حالی که برخی معتقدند احکام حکومتی، «فرا» یا «غیر» قانونی هستند و صدور چنین احکامی در قانون اساسی تعریف نشده است، لکن با تدقیق در قانون اساسی و بررسی و تطبیق این اصول با مفهوم حکم حکومتی، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.

ماهیت حکم حکومتی

حکم حکومتی در ادبیات فقهی با نام‌های دیگری نظیر حکم ولایی، حکم نظامی و حکم سلطانی، شناخته می‌شود و البته در مواردی اختلافاتی در مفهوم‌شان وجود دارد. به اختصار می‌توان حکم ولایی یا حکومتی را این‌گونه تعریف کرد: «آن دسته از احکام جزئی و اجرایی است که از جانب پیامبر(ص) و ائمه(ع) در منصب حاکمیت و برای اجرای احکام کلی خداوند صادر می‌شود.» جزئی بودن حکم حکومتی، این است که حاکم اسلامی زمانی آن را صادر می‌کند که در موارد ویژه و خاص، نیاز به تعیین تکلیف و صدور حکم وجود دارد. همان‌گونه که ادله ولایت فقیه به تفویض همه شئون امام به فقیه اشاره دارد، حکم حکومتی نیز در نبود امام به فقیه، ارجاع داده می‌شود.

جایگاه حکم حکومتی در شئون ولایت

فقیهان، عمدتاً سه منصب برای نبوت قائلند که عبارت است از: ۱. تشریع و تبلیغ احکام دین ۲. حکومت ۳. قضاوت. پیامبر اسلام (ص) به عنوان نخستین وظیفه خود، احکامی که از طریق وحی به ایشان نازل می‌شد را برای مردم ابلاغ نموده و توضیح می‌دادند، لکن می‌توان گفت غالب این احکام با توجه به جنبه اجتماعی‌شان، نیاز به در دست گرفتن حکومت داشتند که با تشکیل حکومت در مدینه، عملاً منصب دیگری توسط حضرت رسول(ص) در دست گرفته شد تا احکامی چون جنگ و صلح، قضاوت، تعزیرات و... قابل تحقق و عملی شدن باشد. چنین احکامی، با عنوان حکم حکومتی شناخته می‌شوند که در طول احکام الهی قرار می‌گیرند.

آیت‌الله مکارم شیرازی از فقهایی است که چنین شأنی را به ولی فقیه نیز قابل انتساب می‌داند. وی احکام حکومتی پیامبر را در کاربست برای ولی فقیه تحت عنوان «احکام ولی فقیه» مطرح می‌کند. از نظر وی «احکام ولی فقیه آن دسته از احکام جزئی است که فقیه جامع‌الشرایط زمان غیبت معصوم برای اجرای احکام کلی و الهی و تطبیق آن بر مصادیق، صادر می‌کند. از آن جمله است: نصب کارگزاران، حل دعاوی و تعزیرات، اخذ مالیات و... به منظور اجرای احکام نیز تشکیل حکومت ضروری است.»

تفاوت حکم حکومتی با احکام ثانویه

گرچه بسیاری، عبارت حکم حکومتی را دارای ترادف با احکام ثانویه برمی‌شمرند اما این دو مفهوم تعاریفی مجزا دارند. آیت‌الله مکارم تفاوت احکام اولیه، ثانویه و حکم حکومتی را این گونه بیان می‌کنند: «حکم اولیه مانند وجوب نماز و زکات و احکام ثانویه نظیر قاعده نفی ضرر و لزوم حفظ نظام. حکم ولایتی در طول احکام اولیه و ثانویه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، میرزای شیرازی که فتوای در حکم محاربه با امام زمان(عج) بودن استعمال توتون و تنباکو را صادر می‌کند در واقع از احکام شرعی کلی الهی به مصادیق جزئی آن می‌رسد. حکم کلی در اینجا این است که هرچه سبب تضعیف مسلمانان و نزول عزت ایشان به دست کفار شود، حرام است. نظر میرزای شیرازی این بوده که در آن زمان، استعمال توتون و تنباکو به دلیل اثرات استعماری آن، مصداق تضعیف هستند.

انواع حکم حکومتی

از منظر آیت‌الله مکارم شیرازی همین احکام حکومتی خود بر چند شق هستند. دسته اول مربوط به احکام انتصاب فرماندهان و کارگزاران اجرایی دولت (معروف به احکام انشایی) مرتبط است. دسته دوم احکام به تبیین اولیه و کلی می‌پردازد که مصداق آن دستور به جمع‌آوری زکات و خمس و صرف آن در محل صلاحدید است. دسته سوم احکام حکومتی ولایی است که به تطبیق احکام ثانویه با مصادیق‌شان مربوط می‌شود. مثل تحریم معامله با بیگانگان در برهه‌ای خاص. و دسته آخر، احکامی است که برای رفع ظلم ستمگران و متجاوزان به حق دیگران اعمال می‌شود؛ مثلاً برخورد با محتکران.

قابل توجه است احکام فوق تا زمانی از منظر دین معتبرند که در دایره احکام الهی قرار گیرند و به مجرد خروج آنها، حکم نیز اعتباری ندارد. لکن در حالت عادی این احکام حکومتی، بر فتاوای معمول ارجحیت دارند و این تقدم از این لحاظ است که باعث پایان خصومت و اجرای نظم در جامعه و حل اختلافات و منازعات می‌توانند باشند و نهایت آن که تضمین‌کننده آن چه «مصالح عمومی» خوانده می‌شود، هستند.

جایگاه حکم حکومتی در قانون اساسی

عنوان حکم حکومتی گرچه مستقیماً در قانون اساسی ذکر نشده است، لکن با توجه به مباحث ایراد شده در فرآیند تصویب این قانون و نیز برخی از اصول قانون می‌توان تثبیت این جایگاه را از حیث قانونی در نظر گرفت.

شواهدی از ضرورت وجود حکم حکومتی را می‌توان در برخی اصول قانون اساسی ملاحظه کرد:

الف) اصل صد و دهم:

هر کدام از بندهای اصل ۱۱۰ قانون اساسی، خود به گونه‌ای مصداق اختیار صدور احکام حکومتی است که به عهده فقیه گذارده شده است، اما بندهایی از آن صراحت بیشتری نیز دارند. از آن جمله است بند اول اصل ۱۱۰ که «تعیین سیاست‌های کلی نظام» را از اختیارات رهبری دانسته است. این سیاست‌ها شامل تنظیم روابط و محدوده اختیارات قوای سه گانه، نیروهای مسلح، صدا و سیما و سایر قوای بخشی و فرابخشی جامعه می‌باشد. «سیاست‌های کلی» یک ویژگی مشترک دارند و آن، برتری و تفوق آن بر همه قوانین است، به گونه‌ای که سایر مقررات و قوانین عطف به این سیاست‌ها، در ذیل و هم‌جهت با آنها مورد بررسی قرار می‌گیرند. به نظر واضعان قانون، سیاست‌های کلی، ناسخ مقررات و قوانین مغایر قبلی خود هستند و قوانین بعدی نیز باید مؤید آنان باشد و همه دستگاه‌ها نیز موظفند این سیاست‌ها را اجرایی کنند. به عنوان مثال می‌توان سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی را به عنوان یکی از مهم‌ترین سیاست‌های ابلاغی سال‌های اخیر دانست که در واقع طی آن، حاکم شرع با تشخیص ضرورت و نیاز جامعه، به تفسیر جدید از اصل ۴۴ و تقسیم‌بندی اقتصادی در کشور پرداخته و با پررنگ کردن بخش خصوصی اقتصاد، مسیر جدیدی را برای حرکت کشور در مسیر اقتصاد تعیین کردند. از همین رو و پس از ابلاغ این اصل، برنامه‌های بعدی، بودجه‌بندی‌ها و قوانین متعددی در راستای پیاده‌سازی این «سیاست»ها به نگارش و فعلیت رسید.

بند دیگری که به اختیارات رهبری در دامنه احکام حکومتی اشاره دارد، بند هفتم است که به «حل اختلاف میان قوا و تنظیم روابط قوای سه گانه» تأکید کرده است. طبق این بند از وظایف و اختیارات رهبری مصرح قانون اساسی، وقتی مشکل یا اختلافی در اثر نقص یا تعارض قانون میان قوا ایجاد شود، رهبری به حل و فصل آن پرداخته و در واقع مرجع نهایی تعیین‌کننده وظایف هر یک از بخش‌های اصلی نظام خواهد بود. آنچه رهبری در این مقام به جهت حفظ مصلحت کشور تدبیر نمایند تحت عنوان حکم ولایی لازم‌الاتباع است. نمونه این مسئله در حال حاضر فرآیندی است که توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام در حال رخداد است و بسیاری از اختلافات مجلس و دولت در لوایح و نظرات، با نظر اعضای این مجمع که منتصبین ولی فقیه هستند، تعیین تکلیف می‌شود. البته کارکردهای مجمع تشخیص مصلحت طبق قانون اساسی فراتر از تعیین سیاست‌های کلی و رفع اختلافات قوا است و بند هشتم اصل ۱۱۰ قانون اساسی، وظیفه «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیستند» را به عهده این مجمع گذاشته است. این عبارت کلی خود گویای اختیارات ولی فقیه در صدور احکام در شرایط اضطرار است.

برخی محققان نظیر آیت‌الله جوادی آملی معتقدند اصل ۱۱۰ و بندهای ۷ و ۸ آن دلالت بر پذیرش ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی دارد.

> هر کدام از بندهای اصل ۱۱۰ قانون اساسی، خود به گونه‌ای مصداق اختیار صدور احکام حکومتی است که به عهده فقیه گذارده شده است، اما بندهایی از آن صراحت بیشتری نیز دارند

> منبع بودن حکم ولایی، به این معناست که می‌توان از این دسته احکام، به استخراج قواعد حقوقی پرداخته و حسب آن حکم صادر کرد. چنین قواعد حقوقی دارای کلیت بوده و در موارد و مصادیق متعدد و مشابه، قابل استفاده است. حکم حکومتی امام خمینی(ره) در تأسیس دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی و نیز اعتبار بخشیدن به مصوبات این شورا از جمله استفاده از احکام حکومتی است

ب) اصل صد و دوازدهم:

اصل ۱۱۲، که به تفصیل وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام را توضیح داده است، یکی از اصول مؤید اختیار ولی فقیه در صدور احکام ولایی است. طبق این اصل «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود.»

این اصل که در بازنگری قانون اساسی، اضافه شده است در واقع پیشینه‌اش به نامه امام خمینی(ره) با موضوع «شیوه اعمال حق حاکم اسلامی در مورد احکام حکومتی» برمی‌گردد. به عبارتی مبنای تشکیل این مجمع، ساختارمند کردن اختیار رهبری در صدور احکام حکومتی بوده است. در صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی برای این اصل، اولین وظیفه مجمع «تشخیص مصلحت نظام در موارد احکام حکومتی در صورت عدم توافق بین مجلس و شورای نگهبان در تصویب قوانین» بوده است که در ادامه مذاکرات، با این استدلال که موارد عدم توافق بین مجلس و شورای نگهبان، صرفاً موارد مرتبط با احکام حکومتی نیست و با آمدن قید احکام حکومتی، دایره اختیار مجمع در این زمینه محدود می‌شود، عبارت را حذف کردند.

ج) سایر اصول قانون اساسی

توجه به اختیارات ولی فقیه، به عنوان وجه تمایز قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با سایر قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک صرفاً منحصر به اصل ۱۱۰ نیست، بلکه در اصول دیگر نیز اشاراتی به این اختیارات شده است. از جمله از اصول ۵۷، ۶۰ و ۱۱۳، قابل استخراج است که رهبری تفوق نسبت به سایر قوا و مقامات داشته و در صورت اختلافات یا مصلحت‌ها می‌تواند دستورات مقتضی را صادر نماید و سایر مقامات ملزم به پذیرش این احکام هستند. این مسئله خود صحه گذاشتن قانون اساسی بر اختیار «حکم حکومتی» از سوی رهبری است.

حکم حکومتی و حقوق اساسی

علاوه بر قانون اساسی که مرجع اولیه و نهایی تنظیم روابط سیاسی حاکم بر کشور است، در وضع و تکوین سایر قواعد حقوقی کشور، حکم حکومتی رهبری از جمله منابع حقوق اساسی کشور شمرده شده است. منبع بودن حکم ولایی، به این معناست که می‌توان از این دسته احکام، به استخراج قواعد حقوقی پرداخته و حسب آن حکم صادر کرد. چنین قواعد حقوقی دارای کلیت بوده و در موارد و مصادیق متعدد و مشابه، قابل استفاده است. حکم حکومتی امام خمینی(ره) در تأسیس دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی و نیز اعتبار بخشیدن به مصوبات این شورا از جمله استفاده از احکام حکومتی است که با توجه به مرجعیت این احکام در حقوق اساسی، در ادامه نیز مصوبات این شورا یا رویه دادگاه ویژه مورد پذیرش خواهند بود.

فرجام سخن

بر اساس آنچه بیان شد، مشخص می‌شود حکم حکومتی در قانون اساسی کشور نهادینه شده و گذشته از این، اصل پذیرش سیستم ولایت فقیه در قانون اساسی، خود به معنی صحه گذاردن بر مکانیسم اعمال ولایت است که حکم حکومتی از مفاد آن است. همچنین احکام صادره از سوی ولی فقیه نه تنها لازمیت قانونی برای اجرا در مصادیق خاص دارند، بلکه به عنوان منبع حقوق اساسی در تشخیص احکام مشابه نیز می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند تا در مواقع اختلاف یا بحران، با استناد به این سنخ احکام، کشور با بن‌بست تصمیم‌گیری مواجه نشود.

صراط

دستاوردهای فقه حکومتی برای جهان قابل استفاده است

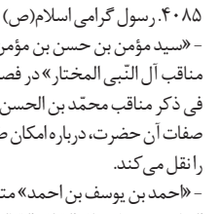

باید درس‌های خارج استدلالیِ قوی‌ای مخصوص فقه حکومتی وجود داشته باشد تا مسائل جدید حکومتی و چالش‌هایی را که بر سر راه حکومت قرار می‌گیرد و مسائل نو به نو را که هی برای ما دارد پیش می‌آید، از لحاظ فقهی مشخص کنند، روشن کنند، بحث کنند، بحث‌های متین فقهی انجام بگیرد؛ بعد این بحث‌ها می‌آید دست روشنفکران و نخبگان گوناگون دانشگاهی و غیردانشگاهی، اینها را به فرآورده‌هایی تبدیل می‌کنند که برای افکار عموم، برای افکار دانشجویان، برای افکار ملت‌های دیگر قابل استفاده است. این کار بایستی انجام بگیرد، ما این را لازم داریم. محصول این کاوش‌های عالمانه می‌تواند در معرض استفاده ملت‌ها و نخبگان دیگر کشورها هم قرار بگیرد.

بیانات رهبر انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۰/۶/۱۷

درنگ

ربیع‌الاول و خاتم‌الاوصیا(عج) مایه وحدت شیعه و اهل سنت

به گزارش «جوان» به نقل از مهر ولایت امام زمان(عج) در دهه اول ربیع‌الاول گرچه توسط برخی افراطیون به محل اختلاف شیعه و اهل سنت تبدیل شده است، اما بررسی برخی احادیث اهل سنت پیرامون امام زمان(عج) نشانگر آن است که اتفاقاً نور این ولایت، حقیقتی است که موجب اتحاد تشیع و تسنن است نه افتراق و جدایی. باید دانست که در این روز اتفاقی افتاده است به نام آغاز امامت مهدی موعود(عج) که هم تشیع و هم تسنن بر اصل داستان این نکته یعنی امام عصر اتفاق نظر دارند. بدین شرح که اصل ثابت شده در نزد شیعه و سنی وجود ذی‌جود امام عصر(عج) است که از روز نهم ربیع‌الاول سال ۲۰۶ هجری قمری به امامت رسیده‌اند. به این منظور برخی روایات قابل بررسی است:

- «المهدی منّا أهل البیت». سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۳۶۷ - کتاب الفتن، باب خروج المهدی (۳۴) ح ۴۰۸۵. رسول گرامی اسلام(ص) فرموده‌اند: مهدی از ما اهل بیت است.
- «سید مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی» متوفّای بعد از ۱۲۹۰ هجری در کتاب: «نور الابصار فی مناقب آل النّبی المختار» در فصلی که مربوط به حضرت مهدی(عج) است چنین می‌نویسد: «فصل فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص ابن علی الهادی... ابن علی بن ابی‌طالب» و بعد از ذکر بعض صفات آن حضرت، درباره امکان طول عمر آن بزرگوار از قول «محمّد بن یوسف گنجی شافعی» دلایلی را نقل می‌کند.
- «احمد بن یوسف بن احمد» متوفّای ۱۰۱۹ در کتاب: «اخبار الدُّوَل و آثار الأُوَل» می‌نویسد: «الفصل الحادی عشر فی ذکر الخلف الصّالح الامام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری (رض) و کان عمره عند وفاة ابیه خمس سنین. آتاه الله فیها الحکمة کما اوتیها یحیی(ع) صبیاً» ترجمه: «فصل یازدهم درباره خلف صالح، امام ابی القاسم محمّد بن الحسن العسکری(ع) و عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند در همان سنّ به او حکمت عطا کرد همان گونه که به یحیی(ع) در کودکی عنایت کرد».
- «عبدالوهّاب شعرانی» متوفّای ۹۷۳ در کتاب: «الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر» حضرت مهدی(عج) را فرزند امام حسن عسکری(ع) دانسته و می‌نویسد تاریخ ولادت او نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ بوده و اکنون که سال ۹۵۸ است عمر او ۷۰۶ سال می‌باشد (صحیح آن ۷۰۳ است).
- «ابن تیمیه» متوفّای ۷۲۸ هجری، در جزء چهارم کتاب «منهاج السنّة» حدیث نبوی: «یخرج فی آخرالزّمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی یملأالارض عدلاً کما ملئت جوراً» یعنی: در آخرالزّمان مردی از فرزندانم خروج می‌کند که اسمش مانند اسم من و کنیه‌اش کنیه من است. زمین را پر از عدل می‌کند همان گونه که پر از ستم شد، را قبول داشته و او را همان «مهدی» (عج) می‌داند و نیز بعض احادیثی را که ابوداود و ترمذی، دایر بر حتمی بودن این خروج و اینکه آن حضرت از عترت پیامبر(ص) و از فرزندان فاطمه (س) است، آورده‌اند نقل کرده و آنها را احادیثی صحیح می‌داند.

لذا مشاهده می‌شود اکثر علمای اهل تسنن نیز به حضرت صاحب (ع) اذعان و اعتقاد داشته‌اند و این خود مهم‌ترین وجه اشتراک در میان اهل تسنن و تشیع در این روز فرخنده است.

درنگ

امام زمان(عج) و ارتقای سیستم «وکالت» به «نیابت»

در دوران امام هادی و امام حسن عسکری (ع) به دلیل فشار خلفای عباسی بر ائمه و خفقان سیاسی حاکم بر جامعه، فعالیت نهاد وکالت فزونی یافت و این دو امام بزرگوار نیز به همین دلیل با تقویت نهاد وکالت، ارتباط خود با شیعیان را حفظ کردند.

عثمان بن سعید از برجسته‌ترین وکلای امام عسکری(ع) بود که در زمان امامت حضرت حجت (عج) به منصب نیابت خاص امام دوازدهم رسید. وی از سوی امام هادی و امام حسن عسکری (ع) به وکالت برگزیده شد و حضرات ائمه اطهار (ع) بر اعتماد خود نسبت به وی بارها تأکید کردند. عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب وکلا قرار داشت و کارگزاران یمن در دوران امام عسکری (ع) زیر نظر مستقیم عثمان بن سعید انجام وظیفه می‌کردند. احمد بن اسحاق از دیگر وکلای برجسته امام عسکری بود که از شخصیت‌های مطرح شیعی قم به شمار می‌رفت. نجاشی از او به عنوان نماینده شیعیان قم برای ملاقات و ارتباط با امام و «کان وافدالقمّیین»، یاد کرده است.

جهش تشکیلات شیعه از «وکالت» به «نیابت»

بدین سان، نهاد «وکالت» با این سیر حرکتی، فعالیت خود را تا دوران غیبت صغرا ادامه داد. در زمان امامت حضرت مهدی تشکیلات شیعه از نهاد «وکالت» به نهاد «نیابت» رو می‌آورد. در عصر نیابت، شیعیان و حتی وکلا هم امکان ارتباط مستقیم با امام را ندارند مگر از طریق نواب اربعه که در واقع نایبان خاص حضرت بوده و از سال ۲۶۰ هـ تا سال ۳۲۹ هـ واسطه بین آن حضرت و شیعیان بوده‌اند. این افراد در مرتبه‌ای از فضیلت و برتری بوده‌اند که از طرف امام زمان(عج) و بعضاً از طرف امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) به عنوان وکلای ایشان انتخاب شده بودند.

نهاد «نیابت» در واقع نسخه ترقی‌یافته نهاد «وکالت» است. به همین جهت وکلایی که از سوی امامان قبلی عزل و نصب می‌شدند همچنان به فعالیت خود در عصر نیابت ادامه می‌دهند اما با نظارت نواب اربعه‌ای که امام دوازدهم یکی پس از دیگری منصوب کردند.

«نیابت عام» نسخه ترقی‌یافته «نیابت خاص»

نایبان خاص در عصر نیابت تا سال ۳۲۹هـ‌ق فعالیت خود را ادامه دادند و حضرت مهدی (عج) در توقیعی که به «علی بن‌محمد» آخرین نایب خود می‌نویسند، زمان درگذشت وی را اعلام کرده و به او دستور فرموده نایبی برای خود مشخص نکند. در بخشی از این توقیع آمده است: «ای علی بن محمد خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت تو بزرگ دارد. تا شش روز دیگر خواهی مُرد. پس امر حساب و کتاب خود را مرتب کن و درباره جانشینی این مقام نیابت به کسی وصیت مکن زیرا غیبت دومی فرارسیده است...»

بعد از پایان دوران نیابت خاص، تشکیلات شیعه به آنچنان بلوغ فکری و اعتقادی رسیده است که دیگر امام دوازدهم تنها به ارائه ویژگی‌های نایب خود می‌پردازند و شیعیان را به رجوع نزد صاحبان این ویژگی‌ها امر می‌کنند. در واقع عصر نیابت عام و ولایت ولی فقیه بر مسلمین امتداد نهاد ولایت رسول خدا و ائمه طاهرین و همچنین نهاد وکالت از زمان امامت امام باقر و امام صادق (ع) است.

تشکیلات شیعه که روز به روز به سوی رشد و تعالی بدون توقف در حال حرکت است، بعد از دوران وکالت و نیابت خاص تا نیابت عام در هیچ نقطه دیگری تغییر ساختاری نخواهد داشت جز در عصر حضرت مهدی که نهاد ولایت فقیه به امامت حجت دوازدهم منتقل خواهد شد.